

امروز خداوند ما را مسئول کرده است، نباید غفلت نمود. امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و حال حرکت انقلاب را پا برجا داشت. من باز هم می‌گویم همه مسئولان نظام و مردم ایران باید بدانند که غرب و شرق تا شما را از هویت اسلامیتان به خیال خام خودشان بیرون نبرند آرام نخواهند نشست. نه از ارتباط با متجاوزان خشنود شوید و نه از قطع ارتباط با آنان رنجور... من بار دیگر از مسئولان بالای نظام جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ کس و هیچ چیز جز خدای بزرگ نترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشای سرمایه‌داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیسم نکشند که هنوز در قدم‌های اول مبارزه‌ی جهانی علیه غرب و شرقییم. مگر بیش از این است که ما ظاهراً از جهان‌خواران شکست می‌خوریم و نابود

می‌شویم؟ مگر بیش از این است که ما را در دنیا به خشونت و تحجر معرفی میکنند؟ مگر بیش از این است که با نفوذ ایادی قاتل و منحرف خود در محافل و منازل، عزت اسلام و مسلمین را پایکوب می‌کنند؟ مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌ی دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب‌الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند، ولی ما به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل کنیم.

امام خمینی(ره) - ۱۳۶۸/۱/۵



نه شرقی، نه غربی

رهیافتی پیرامون ریشه‌ی چالش‌های غرب با انقلاب اسلامی

۱مقدمه
۲فصل اول- تاثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین الملل
۲بخش اول- الگوهای نظری و فکری حاکم بر رفتار دولت‌ها در آستانه‌ی ظهور انقلاب اسلامی..
۲مارکسیسم
۲ناسیونالیسم عربی
۳صهیونیسم
۳استکبار و امپریالیسم
۴بخش دوم- وضعیت نظام بین الملل در آستانه‌ی ظهور انقلاب اسلامی
۴بخش سوم- ماهیت انقلاب اسلامی
۵بخش چهارم- رسالت‌های جهانی انقلاب اسلامی
۵تغییر معادلات سیاسی جهان
۶صدور انقلاب
۶حمایت از ملت‌های مستضعف جهان
۶مبارزه با صهیونیسم جهانی
۶دعوت به اسلام
۷بخش پنجم: تاثیر انقلاب اسلامی بر نظام و روابط بین‌الملل
۸نتیجه گیری از فصل اول
۱۰فصل دوم- بنیاد نظری نظام سلطه
۱۰بخش اول. سیر سلطه‌گرایی آمریکا
۱۰بخش دوم. چالش‌های آمریکا در دهه‌ی هشتاد میلادی
۱۱بخش سوم. تجدیدنظر در سیاست‌ها
۱۱بخش چهارم- بنیان‌های نظری تئوری‌های جهانی
۱۱اول- «موج سوم» و «به سوی تمدن جدید» اثر آلوین تافلر
۱۱دوم- «پایان تاریخ» اثر فرانسیس فوکویاما
۱۲سوم- «برخورد تمدن‌ها» اثر ساموئل هانتینگتون
۱۲جمع‌بندی

« آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می‌کنند که باید در سیاست و اصول دیپلماسی خود تجدیدنظر نماییم و ما خامی کرده ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوا ی کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم آنان با ما برخورد متقابل انسانی می‌کنند و احترام متقابل به ملت‌ها و اسلام و مسلمین می‌گذارند، این یک نمونه است که خدا می‌خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز « آیات شیطانی» در این زمان اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریت چهره‌ی واقعی خود را در دشمنی دیرینه‌اش با اسلام بر ملا سازد تا ما از ساده‌اندیشی به در آییم.»

امام خمینی (ره) - ۱۳۶۷/۱۲/۴

اگرچه اهمیت جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای که ایران در آن قرار گرفته همواره سبب حضور و مداخله‌ی بیگانگان در امور آن شده است و حافظه‌ی تاریخی مردم ایران دخالت‌های آنان در نهضت مشروطه تا روی کار آمدن حکومت پهلوی، کودتای ۲۸ مرداد و ... را در خود ثبت دارد. با این همه وقوع انقلاب اسلامی در ایران را باید نقطه‌ی عطف و فصل تازه‌ای در برخورد قدرت‌های بزرگ با جمهوری اسلامی به حساب آورد. انقلاب اسلامی ایران به دلیل برخورداری از ماهیت جهان‌شمولی خود نه تنها در جهان اسلام و جنبش‌های اسلامی معاصر بلکه در سپهر اندیشه و نظام بین‌الملل تأثیرات شگرف و عمیقی بر جای نهاد. مهم‌ترین تأثیر کلان انقلاب اسلامی در نظام بین‌الملل به چالش کشیدن ماهیت و موجودیت نظام صهیونیست بود که این فرایند هم‌چنان با قدرت بیشتری مسیر خود را طی می‌کند. به دنبال نا امید شدن ملت‌های عرب از نتیجه گرفتن ناسیونالیسم عربی در مبارزه با اسرائیل و سپس شکل‌گیری و رشد حزب... لبنان و انتفاضه‌ی مردم فلسطین، بارقه‌های امید با تکیه بر اسلام‌گرایی جوامع عرب، بیش از هر زمان دیگری تنور مبارزه با اسرائیل را گرم نگهداشته است. نه تنها منطقه‌ی خاورمیانه، بلکه سراسر جهان اسلام به تأثیر از انقلاب اسلامی با ادبیات نوینی به تغییرات در نظام بین‌الملل نظاره دارد و گستره‌ی این تغییرات به وضوح در اکثر تحولات قابل مشاهده است.

این تحولات در سطح کلان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن نظام دو قطبی جهانی و به یک معنا پایان جنگ سرد تا ارائه‌ی اندیشه‌ی جنگ تمدن‌های ساموئل هانتینگتون همراه شد که در واقع چالش واقعی بین غرب و دنیای اسلام را در میانی و ماهیت غرب و اسلام تلقی می‌نمود و شاید این نظریه را بتوان بهترین گواه در رد نظر کسانی دانست که با چشم‌پوشی از واقعیت‌ها، چالش غرب با جمهوری اسلامی را تنها در بوجود آمدن برخی سوء تفاهم‌ها و بی‌اعتمادی‌ها می‌دانند که با پاره‌ای اقدامات به اصطلاح اعتمادساز قابل برطرف شدن است! درحالی‌که آرائه‌ی نظراتی چون پایان تاریخ فوکویاما، برخورد تمدن‌های هانتینگتون، موج سوم، و به سوی تمدن جدید از الوین تافلر به روشنی پرده از ماهیت اعتقادی و ایدئولوژیک چالش غرب با انقلاب اسلامی برمی‌دارد.

به منظور واکاوی و روشن‌تر شدن این موضوع ابتدا به بررسی وضعیت نظام‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در آستانه‌ی ظهور انقلاب اسلامی پرداخته و سپس با تبیین ماهیت انقلاب اسلامی، تأثیر آن را بر اندیشه‌ها و نظامات منطقه‌ای و بین‌المللی بررسی کرده و با بازخوانی نظرات طرح شده برای مقابله‌ی با آن به بررسی واکنش‌های آمریکا در قبال شکل‌گیری و نقش موثر انقلاب اسلامی می‌پردازیم.

فصل اول - تاثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین الملل

بخش اول - الگوهای نظری و فکری حاکم بر رفتار دولت‌ها در آستانه‌ی ظهور انقلاب اسلامی :

در آستانه‌ی انقلاب اسلامی نظامات و دولت‌ها بر اساس یکی از چهار تفکر مارکسیسم، ناسیونالیسم، امپریالیسم و صهیونیسم شکل گرفته بودند که در ادامه به معرفی اجمالی هر یک می‌پردازیم:

۱-۱ - **مارکسیسم:** ایده‌ها، مفاهیم و نظریه‌هایی که توسط «کارل مارکس» و «فردریش انگلس» در حوزه‌های مختلف فلسفی، اقتصادی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفت، بنیان‌های دکترینی را بنا نهاد که از زمان پیدایش خود با عنوان مارکسیسم شناخته شده است. به اعتقاد «کارل مارکس» با ظهور مالکیت خصوصی و بازار، گروهی که ابزار تولید را دارا می‌باشند، بیش از دیگران ثروتمند شده و طبقه‌ی بورژوا (سرمایه‌دار) را به وجود می‌آورند و اکثریت مردم که فاقد ابزارهای تولیدی هستند، به تدریج فقیرتر شده و طبقه‌ی پرولتاریا (کارگر) را به وجود می‌آورند. در این شرایط است که شکاف طبقاتی در میان اقشار جامعه شکل گرفته و تلاش‌هایی از سوی طبقه‌ی پرولتاریا برای مبارزه طبقاتی صورت می‌گیرد. در شرایطی که شکاف طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوا به بالاترین حد خود برسد، انقلاب سوسیالیستی و پرولتاریایی شکل می‌گیرد. با ظهور انقلاب سوسیالیستی و پرولتاریایی، دولت سرمایه‌داری ساقط شده و دیکتاتوری پرولتاریایی آغاز می‌شود که مرحله‌ی انتقالی از سرمایه‌داری به کمونیسم خواهد بود.

دید مارکس نسبت به جوامع بشری، دیدی صرفاً مادی بود و به همین خاطر، از دین به عنوان افیون و عامل تخریب‌کننده‌ی توده‌ها یاد می‌کرد. آرای مارکس همراه با باز تفسیرهای متعدد آن در قرن بیستم مورد توجه کشورهای و دولت‌هایی چون شوروی، مصر، چین، کره شمالی و عراق قرار گرفت. بر همین اساس، معادلات قدرت و ائتلاف‌ها در بلوک شرق عمدتاً میان اتحاد جماهیر شوروی، عراق، مصر و چین شکل می‌گرفت.

از جمله‌ی اصول کلیدی که در دستور کار دولتمردان کشورهای بلوک شرق قرار می‌گرفت عبارت بود از:

اول - تاکید بر اقتصاد سوسیالیستی:

در این راستا، مالکیت خصوصی از این کشورها رخت بر می‌بست و وسایل تولید، دولتی شده تا برای همه‌ی مردم این امکان فراهم گردد که به طور یکسان در زمینه‌ها و عرصه‌های اقتصادی به فعالیت بپردازند.

دوم - اجرای برنامه‌ها و تبلیغات ضد دینی توسط دولت:

طبق نظر «کارل مارکس» دین به عنوان افیون و تخریب‌کننده‌ی توده‌ها مطرح بود از این رو، دیندار بودن مقوله‌ای فردی بوده و نبایستی آن را در عرصه‌ی جامعه تزریق کرد و براساس اصل پنجاه و دوم قانون اساسی شوروی، امور مذهبی تنها در اماکن دینی و زیر نظر «شورای آیین‌های مذهبی» مجاز شمرده می‌شد.

سوم - حاکمیت سانترالیسم دموکراتیک در تصمیم‌گیری‌های حکومتی:

لنین این اصل را به عنوان راهنمایی برای سلسله مراتب حزبی و دولت وضع نمود. در سالهای اولیه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰، اصل سانترالیسم دموکراتیک اعتبار زیادی داشت. اما به همان نسبتی که اختلاف نظرها و دسته‌بندی‌ها پدید آمد، دامنه‌ی عضویت حزب گسترش یافت و ژوزف استالین مهار امور را در دستان خود متمرکز کرد. بخش دموکراتیک این اصل، تحت الشعاع بخش سانترالیسم آن قرار گرفت و قدرت هرچه بیشتر در راس هرم حزبی متمرکز شد. بدین ترتیب در سطوح بالای حزبی، نظام نیرومندی پدید آمد که بر حمایت از دوستان و نزدیکان استوار بود و اجازه می‌داد که هر مقامی، امپراطوری کوچکی برای خود برپا کند از این رو فضای بسته بر جامعه حکمفرما شد که این وضعیت تا آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی استمرار یافت.

۱-۲- ناسیونالیسم عربی:

به طور کلی، ناسیونالیسم مفهومی است که در اروپای قرن هجدهم و نوزدهم و پس از رنسانس، انقلاب صنعتی و دگرگونی‌های فکری در خصوص آزادی‌ها و حقوق فردی رایج شد. با رواج این مفهوم، وابستگی و احساس تعلق به یک سرزمین، دارا بودن زبان، نژاد و آداب و رسوم مشترک، عامل پیوند دهنده و وحدت بخش میان افراد یک جامعه تلقی شد. بدین ترتیب باد ناسیونالیسم از اروپا وزیدن گرفت و پس از چندی امپراطوری عثمانی را نیز تحت تاثیر خود قرار داد. به طور کلی دو نسل در شکل‌گیری تفکر ناسیونالیسم در امپراطوری عثمانی موثر بودند یکی عثمانی‌های جوان که با تحصیل در اروپا، با مظاهر تمدنی و پیشرفت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی غرب آشنا شده بودند و به همین خاطر، با ترغیب سلطان عبدالحمید دوم خواستار اجرای برنامه‌ی اصلاحات داخلی بودند. دسته‌ی دیگر ترک‌های جوانی بودند که از جمله طرفداران اصلی اصلاحات شمرده شده و تجربه‌ی فعالیت در اروپا را داشتند که در سال ۱۹۰۸ انقلاب کرده و حکومت استبدادی سلطان عبدالحمید- ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۸ - را برکنار نمودند. رژیم ترک‌های جوان سیاست ویژه‌ای به نام سیاست ترکی کردن را در دستور کار خود قرار داد و آن را بر اتباع غیر ترک امپراطوری عثمانی تحمیل کرد. این امر باعث گردید تا عرب‌ها که سالیان درازی به اتحاد اسلامی در امپراتوری عثمانی می‌اندیشیدند، در برابر سیاست ترکی کردن واکنش نشان داده و تحت تاثیر لیبرال‌های عرب، جنبش‌های ناسیونالیسم عربی را شکل دهند و این در حقیقت مرحله‌ی نخست شکل‌گیری ناسیونالیسم عربی بود. مرحله دوم که حدود سه دهه به طول انجامید و تا پایان جنگ جهانی دوم به درازا کشید، پس از انعقاد قرارداد موسوم به «سایکس-پیکو» ظهور یافت. براساس این قرارداد مناطق عرب نشین امپراتوری عثمانی بین فرانسه و انگلیس تقسیم می‌شد که در نتیجه تلاش اعراب برای حفظ استقلال خود موج جدیدی از ناسیونالیسم را رقم زد. مرحله سوم که پس از تاسیس دولت اسرائیل و شکست اعراب در مقابل آن در سال ۱۹۴۸ شکل گرفت و تا سال ۱۹۶۷ ادامه یافت. در این مرحله مهم‌ترین موج ناسیونالیسم عربی از مصر وزیدن گرفت و در اندک زمانی به سراسر جهان عرب گسترش یافت و تحت تاثیر افکار جمال عبدالناصر بود.

۱-۳- صهیونیسم:

با رواج ناسیونالیسم در اروپا طی سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی، احساس ملیت در میان اروپایی‌ها به شدت تقویت شد و در سایه همین احساسات تند ناسیونالیستی بود که گرایش‌های ضد یهود در بین اروپایی‌ها گسترش یافت و در چنین فضایی بنیان‌های اندیشه‌ی صهیونیسم به عنوان پاسخی در مقابل ناسیونالیسم اروپایی‌ها، شکل گرفت. معروف‌ترین رهبر سیاسی صهیونیسم، «تئودور هرتزل» است. پیشنهاد هرتزل به دولت‌مردان اروپا این بود که اگر دولت‌های اروپایی، حاکمیت یهودیان را بر سرزمین خارج از اروپا تضمین کنند، آنان نیز در مقابل، حافظ منافع استعماری اروپا در آن منطقه خواهند بود.

۱-۴- استکبار و امپریالیسم:

از جمله الگوهای رفتاری برخی از قدرت‌های بزرگ به ویژه در اواخر قرن نوزدهم و بیستم که از چارچوب‌های فکری آنان سرچشمه می‌گرفت، خط مشی استکباری و امپریالیستی بود که توانست جایگاه ویژه‌ای را در میان قدرت‌های سلطه‌گر جهان باز نماید. اصولاً سه عامل باعث شکل‌گیری نظام استکباری بود:

عامل اول - خودبتر بینی نژادی: قدرت‌های سلطه‌گر معتقدند که خداوند آنها را موجوداتی ویژه آفریده و دیگران در مقایسه با آن‌ها دارای نقایص و کاستی‌هایی می‌باشند. این تفکر منجر به ظهور فاشیسم و نازیسم در قرن بیستم شد.

عامل دوم - نادیده گرفتن حقایق موجود در جهان: سلطه‌گران، تنها منافع و مصالح خود را واقعیت و با اهمیت فرض کرده و برای دیگران حقی قائل نیستند.

عامل سوم - پیشرفت تکنولوژی: پیشرفت در بخش تکنولوژی و فن آوری علاوه بر آنکه دستیابی به دیگر نقاط جهان و کنترل آنها را فراهم نمود، موجب شد تا سلطه‌گران با استفاده از آن، سلطه‌ی خویش را بیش از پیش گسترش و عمق بخشند.

از آنجا که سیاست‌های قدرت‌های سلطه‌گر برگرفته از آرا و نظرات «نیکولوماکیاولی» بود، استفاده از هر ابزار و وسیله‌ای را برای رسیدن به هدف جایز می‌شمردند.

استکبار در شکل اقتصادی تلاش می‌کرد تا با بهره‌گیری از نیروی انسانی ارزان، امکانات، منابع و ثروت‌های ملت‌ها را به یغما برد. در قالب سیاسی با گم‌کردن افراد دست‌نشانده‌ی خود در کانون‌ها و مراکز اصلی تصمیم‌گیری سیاسی، سعی بر تداوم سلطه‌ی خویش می‌نمودند. وجه فرهنگی سلطه نیز طی سه مرحله به اجرا در می‌آمد، در مرحله‌ی نخست، خصلت‌ها، باورها و روحیات ملت‌ها را به دقت مورد مطالعه قرار می‌دادند، به همین دلیل گفتمان «شرق‌شناسی» در غرب رونق گرفت و اندیشمندیانی چون «میشل فوکو» پرورش یافتند. در مرحله‌ی بعد با استفاده از شناختی که از ملت‌ها به دست آورده بودند، گام‌هایی را در جهت بی‌هویت کردن و سست نمودن پایه‌های اعتقادی و بی‌ارزش جلوه دادن آرمان‌های آن ملت، بر می‌داشتند و در نهایت در مرحله‌ی سوم، فرهنگ دلخواه خویش را که غالباً زمینه‌ساز ترویج و تداوم سلطه‌گری بود، جایگزین می‌نمودند. این مشی سلطه‌گری ادامه یافت تا اینکه در دهه‌ی ۱۹۷۰، ضربات سختی بر بیکره‌ی آن وارد آمد از جمله، شکست آمریکا در ویتنام، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تسخیر لانه‌ی جاسوسی که ضمن تحقیر روحیه‌ی سلطه‌گری، نشان داد، تفکر ظلم‌ستیزی و نفی سلطه طلبی، بر الگوی فکری نظام سلطه غلبه دارد.

بخش دوم - وضعیت نظام بین الملل در آستانه‌ی ظهور انقلاب اسلامی:

در آستانه‌ی ظهور انقلاب اسلامی، ساختار حاکم بر نظام بین‌المللی، ساختار دو قطبی بود که در چارچوب جنگ سرد میان دو ابر قدرت آمریکا و شوروی بر نظام بین‌الملل سایه افکنده بود. در نظام دو قطبی، هرگونه قدرت نظامی و اقتدار دیپلماتیک در اطراف رهبران دو بلوک گردآمده بود. این ائتلاف با ترکیبی از پادشاه‌ها مانند تامین امنیت و کمک اقتصادی و تهدیدات ضمنی یا صریح به تنبیه متحدان نافرمان، شکل می‌گرفت. در این راستا اتحاد جماهیر شوروی اقدام به ایجاد پیمان «ورشو» میان کشورهای کمونیستی اروپای شرقی نمود. این پیمان میان کشورهای شوروی، آلمان شرقی، آلبانی، چکسلواکی، لهستان، بلغارستان، مجارستان و رومانی بسته شد و هدفش ایجاد همکاری‌های سیاسی - نظامی برای مقابله با حملات دولت‌های غربی بود. در طرف مقابل هم ایالات متحده آمریکا با ایجاد پیمان‌های ناتو، سیتو و سنتو، تلاش نمود تا امنیت متحدین منطقه‌ای خود را در مقابل حملات احتمالی بلوک شرق و نفوذ کمونیسم تامین نماید. بنابراین، بعد از جنگ دوم جهانی و آغاز شکل‌گیری جنگ سرد میان دو ابرقدرت، اعتقاد سردمداران هر دو بلوک شرق و غرب نظیر «استالین» دبیر اول حزب کمونیست و جان فاستر دالس وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده، این بود که کشورهای کوچک، راهی جز پیوستن و الحاق به یکی از دو قطب مطرح ندارند و به اعتقاد هر دو: «هر کشوری که با ما نیست، علیه ماست». در این میان، با بیداری ملت‌های تحت ستم و آغاز مبارزات استقلال‌طلبانه‌ی مردم مستعمرات کشورهای جدید از جمله هند، اندونزی، غنا و مصر، روند جدیدی در عرصه‌ی جهانی شکل گرفت. کشورهای مزبور تلاش نمودند تا راهی غیر از پیوستن به یکی از دو بلوک شرق و غرب را طی نمایند و به همین دلیل در سال ۱۹۵۰ با برگزاری کنفرانسی، گروه کشورهای غیرمتعهد را تاسیس نمودند. اما این موضوع هرگز به معنای ایجاد قدرت و قطب جداگانه‌ی ثالثی تلقی نگردید و اگرچه کشورهای مذکور عضویت رسمی در بلوک بندی‌ها نداشتند ولی وابستگی آنها به شرق و غرب در ابعاد گوناگون بدیهی و آشکار بود. مثلاً کشورهای نظیر مصر، عربستان، اردن، کوبا و افغانستان، وابستگی آشکاری به شوروی داشتند و در عین حال عضو گروه عدم تعهد هم بودند.

بخش سوم - ماهیت انقلاب اسلامی:

شناخت ماهیت انقلاب اسلامی، از یک سو امکان مقایسه میان انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌های جهان را فراهم کرده و از سوی دیگر، با شناخت و تبیین ماهیت انقلاب اسلامی می‌توان زمینه‌ی تداوم و ماندگاری انقلاب اسلامی را فراهم نمود. چرا که با گذشت زمان، این امکان وجود دارد که از انقلاب اسلامی، تفاسیر و برداشت‌های انحرافی و مغرضانه‌ای ارائه گردد که در تضاد با اهداف و آرمانهایی باشد که در راستای آن انقلاب اسلامی محقق شده است.

شهید مطهری انقلاب اسلامی را شاخه‌ای از انقلاب انبیاء به خصوص انقلاب صدر اسلام دانسته و معتقد است «انقلاب صدر اسلام در همان حالی که انقلابی مذهبی و اسلامی بود، در همان حال، انقلابی سیاسی نیز بود و در همان حال که انقلاب معنوی و سیاسی نیز بود، انقلابی اقتصادی و مادی نیز بود. یعنی حریت، آزادی، عدالت، نبودن تبعیض‌های اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی در متن تعلیمات اسلامی است... راز موفقیت نهضت ما نیز در این بوده است که نه تنها به عامل معنویت تکیه داشته، بلکه آن دو عامل دیگر - اقتصادی و سیاسی - را نیز با اسلامی کردن محتوای آن، در خود قرار داده است.» (پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، ص ۴۱ و ۴۲).

حضرت امام خمینی (ره) نیز به عنوان معمار و بنیانگذار این انقلاب می‌فرمود: «انقلاب ایران، انقلاب غیروابسته است، یک انقلاب دولتی نیست، یک انقلاب حزبی نیست، یک انقلاب ملی است لکن براساس اسلام، انقلاب اسلامی است نظیر انقلاباتی که در طول تاریخ به دست انبیاء انجام می‌گیرد. که وابستگی در کار نبود الا یک وابستگی و آن وابستگی به مبدا وحی، وابستگی به خدای تبارک و تعالی.» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۴۶). بنابراین انقلاب اسلامی، انقلابی منحصر به فرد است که هیچ یک از نظریات رایج پیرامون انقلاب‌ها توان توضیح و تحلیل همه جانبه‌ی آن را ندارد، انقلابی است که توانسته با بهره‌گیری از ایدئولوژی اسلامی، همه‌ی نیروهای مردمی از بازاریان و احزاب گرفته تا علما و روحانیون و توده‌ی مردم را برای تحقق آن بسیج نماید. در یک نگاه کلی انقلاب اسلامی در مقایسه با سایر انقلاب‌ها از دو ویژگی عمده برخوردار است: یکی ماهیت اسلامی آن و دیگری جهان‌شمولی و ابعاد بین‌المللی انقلاب اسلامی که خود ناشی از ماهیت اسلامی آن است.

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «انقلاب اسلامی، بی نام خمینی، در هیچ جای جهان، شناخته شده نیست.» (مقدمه‌ی رهبری بر صحیفه‌ی نور). لذا «انقلاب و امام خمینی (ره)، دو پدیده‌ی انفکاک‌ناپذیرند تحلیل انقلاب اسلامی بدون شناخت شخصیت رهبر بزرگ آن ... ممکن نیست.» و در حقیقت رهبری بی نظیر امام (ره) را می‌توان یکی از عوامل منحصر به فرد شدن انقلاب اسلامی دانست.

انقلاب پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام نیز دو ویژگی عمده داشت: یکی آنکه تمام جهانیان را در تمام زمان‌ها و دوره‌ها مخاطب قرار داده و تمام انسان‌ها را با هر رنگ، زبان و نژادی شامل می‌شود و دیگری تعالیم و آموزه‌های برخاسته و منطبق بر فطرت آن است که در واقع رمز قوام و پایداری آن محسوب می‌شود. این دو ویژگی یعنی نگاه و بینش جهانی و منطبق بودن بر فطرت آدمی را در انقلاب اسلامی نیز می‌توان مشاهده نمود. امام (ره) می‌فرمایند: «نهضت ما اسلامی است قبل از آنکه ایرانی باشد، نهضت مستضعفین سراسر جهان است قبل از آنکه به منطقه‌ای خاص متعلق باشد.» «نهضت ایران، مخصوص به خودش نبوده و نیست؛ برای اینکه اسلام، اختصاص به طایفه‌ی خاصی ندارد... نهضت برای اسلام نمی‌تواند محصور به یک کشور باشد و نه حتی به تمام کشورهای اسلام.» (در جست‌وجوی راه از کلام امام دفتر دهم، ص ۱۷۴ و ۴۳۵)

بخش چهارم - رسالت‌های جهانی انقلاب اسلامی

۴-۱- تغییر معادلات سیاسی جهان: ظهور انقلاب اسلامی در دهه‌های پایانی جنگ سرد و شکل‌گیری آن در منطقه‌ای از جهان که خط مقدم رویارویی دو ابرقدرت شرق و غرب بود، معادلات سیاسی این دو قطب حاکم بر جهان را به هم ریخت و در فضای آن روز نظام بین‌الملل، اصول و مفاهیمی همچون عدالت‌طلبی، آزادی‌خواهی، نفی سلطه‌طلبی و سلطه‌پذیری و مبارزه‌ی با استکبار جهانی را مطرح نمود و با مبنا قرار دادن اصل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» خود را خارج از قطب‌بندی‌های رایج آن زمان تعریف کرد. امام خمینی (ره) در یکی از فرمایشات خود به این موضوع چنین اشاره می‌کنند: «ما معادله‌ی جهانی و معیارهای

اجتماعی و سیاسی ای که تا به حال به واسطه‌ی آن، تمام مسائل سنجیده می‌شده است را شکسته‌ایم. ما خود چارچوب جدیدی ساخته‌ایم که در آن عدل را ملاک دفاع و ظلم را ملاک حمله گرفته‌ایم. از هر عادل دفاع می‌کنیم و بر هر ظالمی می‌تازیم... ما این سنگ بنا را خواهیم گذاشت. امید است کسانی پیدا شوند که ساختمان بزرگ سازمان ملل و شورای امنیت و سایر سازمان‌ها و شوراهای بر این پایه بنا کنند، نه بر پایه‌ی نفوذ سرمایه داران و قدرتمندان که هر موقعی که خواستند هر کسی را محکوم کنند، بلافاصله محکوم نمایند» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۱۶۰)

۴-۲- صدور انقلاب: امام (ره) با بیان ایده‌ی «صدور انقلاب» و «نهضت مستضعفین علیه مستکبرین» رسالت جهانی انقلاب اسلامی را به گوش تمام قدرت‌های بزرگ رساندند: «ما باید در صدور انقلابمان به جهان کوشش کنیم و تفکر اینکه ما انقلابمان را صادر نمی‌کنیم [را] کنار بگذاریم؛ زیرا اسلام بین کشورهای مسلمان فرقی قائل نمی‌باشد و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است. از طرفی دیگر تمام قدرت‌ها، و ابر قدرت‌ها کمر به نابودیمان بسته‌اند و اگر ما در محیطی بسته بمانیم، قطعاً با شکست مواجه خواهیم شد. ما باید حسابمان را صریحاً با قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها یکسره کنیم و به آنها نشان دهیم که با تمام گرفتاری‌های مشقت‌باری که داریم، با جهان برخوردی مکتبی می‌نماییم.»

۴-۳- حمایت از ملت‌های مستضعف جهان: حضرت امام (ره) بارها بیان می‌کردند که: «ملت آزاده‌ی ایران هم اکنون از ملت‌های مستضعف جهان در مقابل آنان که منقشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است، کاملاً پشتیبانی می‌نماید. ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم.» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۳۸) ایشان در جای دیگر تصریح می‌نمودند: «ملت و دولت و مجلس و ارتش و سایر قوای مسلح ایران که امروز با وحدت اسلامی و انسجام الهی صف واحد هستند مصمم‌اند که در مقابل هر قدرت شیطانی و متجاوز به حقوق انسان‌ها بایستند و از مظلومان دفاع نمایند و تا برگشت قدس و فلسطین به دامن مسلمین از لبنان و قدس عزیز پشتیبانی نمایند.» (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۵)

۴-۴- مبارزه با صهیونیسم جهانی: امام (ره) از ابتدای شکل‌گیری نهضت، خطر این «غده‌ی سرطانی» را گوشزد نموده و فرمودند: «من نزدیک به بیست سال است که خطر صهیونیسم بین‌المللی را گوشزد نموده‌ام... این زالوهای جهان خوار با فنون مختلف برای شکست مستضعفان جهان قیام و اقدام نموده‌اند. ملت ما و ملل آزاد باید در مقابل این دسیسه‌های خطرناک، با شجاعت و آگاهی ایستادگی کنند.» (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۷۷)، ایشان رسالت جهانی انقلاب اسلامی را در این باره چنین ترسیم نموده‌اند: «ما در صدد خشکاندن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته‌ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظام‌هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده‌اند، نابود کنیم و نظام اسلام رسول... صلی... علیه و آله و سلم- را در جهان استکبار ترویج نماییم و دیر یا زود ملت‌های در بند شاهد آن خواهند بود.»

۴-۵- دعوت به اسلام: حضرت امام (ره)، «دعوت به اسلام» را زمینه‌ساز تحقق «صدور انقلاب» و یکی از رسالت‌های جهانی انقلاب اسلامی، می‌دانستند و می‌فرمودند: «ما این واقعیت را و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌الملل اسلامی‌مان بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه‌ی جهان

خواران بوده و هستیم.» (صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۲)، «ما یک وظیفه بسیار بزرگ بر عهده داریم. نه تنها ما، همه‌ی مسلمانها و نه شما تنها، همه‌ی قشرهایی که در ایران و در خارج ایران هستند و متعهد به اسلام هستند، وظیفه‌ی بزرگی داریم و آن اینکه اسلام را آن طوری که هست آن طوری که خدای تبارک و تعالی فرموده است، آن طوری که در روایات و در قرآن ما هست، آن طور به مردم ارائه بدهیم و به دنیا ارائه بدهیم و همین خودش از هزاران توپ و تانک بیشتر می‌تواند موثر باشد. آن چیزی که با ارشاد حاصل بشود، قلب مردم را بر می‌گرداند و این کار، این هنر از احکام اسلامی می‌آید، نه با یک توپ و تانک بخواهد کار کند.» (صحیفه‌ی نور، ج ۱۱، ص ۲۴۳).

بخش پنجم: تاثیر انقلاب اسلامی بر نظام و روابط بین الملل: (بی اعتبار نظام و دو قطبی حاکم بر دنیا و احیای تفکر و جنبش اسلامی در دنیا):

پس از جنگ جهانی، نظام دو قطبی بر جهان سایه گسترانید. کشورهایی که دارای ایدئولوژی مارکسیسم بودند، در بلوک شرق قرار گرفتند و کشورهایی که ایدئولوژی لیبرالیسم را برای خود برگزیده بودند، در زمره‌ی بلوک غرب قرار داشتند، اصل و فرض کلی در چنین نظامی این بود که در ورای هر تغییر و تحول در سطح ملی یا منطقه‌ای یا جهانی، یکی از دو ابرقدرت، حضوری فعال و نقشی عمده باید داشته باشند و با توجه به منافع خود از یکی از طرف‌های درگیر حمایت به عمل می‌آورند، براین اساس، کشورها چاره‌ای نداشتند جز اینکه عضو یکی از این گروه بندی‌های قطبی شده و حاکمیت آن را بر خود بپذیرند. در این میان، ظهور انقلاب اسلامی از چند جهت امری بدیع و درخور توجه بود: اول اینکه انقلاب اسلامی در شرایطی به پیروزی رسید که از حمایت هیچ یک از ابرقدرت‌های شرق و غرب برخوردار نبود. فلذا اصل و مفروض بنیادین نظام دو قطبی - که هر کشوری ناگزیر است به یکی از دو ابر قدرت شرق و غرب در جهان متوسل شود - به طور جدی بی اعتبار شد. دوم اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی، برخی ترتیبات و نظام مندی‌های نظام دو قطبی به هم ریخت، مانند فروپاشی پیمان سنتو. سوم اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی، قطب سومی در جهان ایجاد شد که تمام کشورها و گروه‌هایی که دارای ایدئولوژی اسلامی بودند را در خود جای می‌داد. اصل «نه شرقی، نه غربی» نیز در قبال اصول حاکم بر نظام بین‌المللی پدیده‌ای نو و کاملاً متفاوت بود چرا که:

اولاً- اصل مزبور، نه تنها تز تعادل قوا را برای حفظ صلح جهانی مطرود می‌شمارد بلکه آن را اصلی ظالمانه برای حفظ منافع قدرت‌های بزرگ و استعمارگر تلقی می‌کند.

دوماً- نگاه انقلاب اسلامی به هر دو ابرقدرت به عنوان مجموعه‌ی واحدی از استکبار جهانی است که حقوق ملت‌های محروم را پایمال می‌کنند فلذا اصل دو قطبی به طور کلی مردود است.

سوماً- «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» نه تنها، وابستگی به قدرت‌ها را نفی می‌کند بلکه برای از بین بردن نظام ظالمانه‌ی حاکم بر روابط بین‌الملل، دعوت به تلاش و مبارز می‌نماید.

دکتر تقی بنگش، رئیس بخش تاریخ دانشگاه پیشاور، در این خصوص می‌گوید: «انقلاب اسلامی ایران که به رهبری خرمندان‌هی حضرت امام (ره) به پیروزی رسید، معادلات جهان کنونی را دگرگون کرد و افرادی که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به جز دو قطب شرق و غرب، راه سومی را در ذهن نمی‌گنجانند، راه سوم و راه رستگاری و نجات مشکل بشر را دریافتند.» (امام خمینی و انقلاب اسلامی؛ روایتی جهانی، ص ۲۰۹)

علاوه بر همه‌ی اینها، پیروزی انقلاب اسلامی، موج جدیدی از اسلام‌گرایی، در میان مردم سایر کشورها اعم از اسلامی و غیراسلامی بوجود آورد. هفته‌نامه‌ی فرانسوی «لویوئن» در گزارش خود از روند فزاینده‌ی گرایش به اسلام در این کشور می‌نویسد: «درحالی که در سال ۱۹۷۰م در فرانسه تنها ۲۳ محل عبادت برای مسلمانان وجود داشت، اما با شکل‌گیری جمهوری اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹م، رشد فزاینده‌ی اسلام‌گرایی و روند ازدیاد اماکن مذهبی کسترش یافته است.» (عصرامام خمینی، ص ۳۹۱).

شبکه‌ی تلویزیونی CNN با بیان اینکه «دین اسلام با سرعتی فراتر از ادیان دیگر در حال گسترش است» اعلام نمود: «رشد اسلام در جوامعی که اکثریت آنان را مسیحیان تشکیل می‌دهند، باعث شده تا صاحب نظران آن جوامع، از نوعی رنسانس اسلامی سخن به میان آورند.» (کیهان، ۱۳۷۶/۱/۲۶)

نقش و تاثیر انقلاب اسلامی در گسترش قلمرو اسلام تا آنجاست که مثلاً در سوئد که در سال ۱۹۷۶ تنها شانزده هزار مسلمان وجود داشت این تعداد تا سال ۱۹۹۵ بالغ بر دویست هزار نفر شده است. به عقیده‌ی صاحب نظران: «در اروپا قبل از سال ۱۹۷۹ تشکیلات بسیار وسیع اسلامی وجود نداشت [اما] امروز هیچ کشوری در اروپا نیست که در یک شهر آن چند تشکیلات اسلامی وجود نداشته باشد؛ مثلاً در شهر منچستر شانزده تشکیلات اسلامی وجود دارد، در اتریش ۸۵ مسجد و تنها در وین (پایتخت آن) ۳۳ مسجد وجود دارد.» (ماهانامه‌ی اسلام و غرب، ش ۲۸).

پروفسور مارک ج. گازیوروسکی، استاد دانشگاه لوئیزیانای آمریکا و از کارشناسان مسائل ایران معتقد است: «همین که رژیم پس از انقلاب [در ایران] جایگزین شد، جنبش‌های بنیادی گرای اسلامی - که از ایران الهام گرفته و غالباً از سوی رژیم نوین پشتیبانی می‌شدند - در سراسر جهان اسلام پدیدار شده و به تهدید رژیم‌های طرفدار آمریکا در تونس، مصر، سرزمین‌های اشغالی توسط اسرائیل، لبنان، عربستان سعودی، کویت، بحرین، پاکستان، مالزی و دیگر جاها پرداختند.» (سیاست خارجی آمریکا و شاه، ص ۴۴۱).

بنابراین تاثیر انقلاب اسلامی بر نهضت‌های دینی و مذهبی که سلطه‌ی قدرت مندان را به چالش می‌کشیدند می‌توان در چهار شکل خلاصه نمود:

اول. در برخی کشورها مانند لبنان و بحرین، تاثیر انقلاب اسلامی، به صورت مستقیم و ملموس بوده است.

دوم. در تعداد بیشتری از کشورها الگوی ایران، نهضت‌های سیاسی اسلامی را تقویت نموده و شتاب بیشتری داده است مانند: مصر، تونس، فلسطین و نیجریه.

سوم. انقلاب اسلامی، نقش عامی در برانگیختن ایدئولوژی و تفکر اسلامی در برخی کشورها ایفا کرده است که از آن به بیداری اسلامی تعبیر می‌کنیم. مانند نهضت بیداری اسلامی در مصر، سودان، مالزی و اندونزی.

چهارم. الگوی ایستادگی ایران، دلیل و بهانه‌ای شده تا زورگویان تلاش نمایند تا هرگونه جنبش اسلامگرایی را سرکوب یا مهار نمایند.

نتیجه گیری از فصل اول:

قبل از ظهور انقلاب اسلامی و موجودیت یافتن آن در جغرافیای سیاسی جهان، هاله‌ای از افکار و عقاید الحادی بر اذهان مردم جهان سایه افکنده بود و تحت تاثیر آموزه‌های افرادی نظیر «کارل مارکس»، «امیل دور کیوم» و «ماکس وبر»، جهان در جهت ایجاد یک دنیای غیردینی به حرکت درآمد، علاوه بر آن، قدرت جهانی اسلام که در امپراتوری عثمانی متجلی شده بود، با آغاز قرن بیستم، رو به ضعف و زوال نهاد و با پایان جنگ جهانی اول از هم فرو پاشید. این فروپاشی علاوه بر آنکه گمانه‌ی ناکارآمدی اسلام را مطرح نمود باعث شد تا دولت‌ها به سمت غرب و شرق متمایل گردند تا از ایده‌ها و افکار رایج در غرب و شرق برای مدیریت نظام‌های خود در جنبه‌های گوناگون استفاده نمایند. همین امر به حاشیه رفتن دین از امور زندگی را تقویت نمود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ با ظهور انقلاب اسلامی فصل نوینی فرا روی دولت‌ها و قدرت‌ها گشوده شد. در واقع، انقلاب اسلامی با شعار «صدور انقلاب» به ملت‌های دنیا که در بند مدل‌ها و الگوهای غرب و شرق بودند، این حقیقت را فهماند که تنها بازگشت به تعالیم دین در همه‌ی امور اعم از سیاسی، اقتصادی و ... است که می‌تواند راهگشای مشکلات و تامین کننده‌ی مصالح آنها باشد. از این رو، انقلاب اسلامی باعث کاهش اعتبار و جاذبه‌ی اندیشه‌های غیردینی مانند مارکسیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم گردید و با تشکیل حکومت اسلامی در قالب جمهوری اسلامی عملاً کارآمدی دین را به تصویر کشید.

آنتونی گیدنز، جامعه شناس مشهور انگلیسی در مورد تاثیر انقلاب اسلامی در اندیشه‌ی بین‌الملل معتقد است: «در گذشته، سه غول فکری جامعه‌شناسی، یعنی مارکس، دور کیوم و ماکس وبر، باکم و بیش اختلافاتی، فرایند عمومی جهان را به سمت

سکولاریزاسیون و به حاشیه رفتن دین می‌دیدند ولی از آغاز دهه‌ی هشتاد و با انقلاب اسلامی ایران، شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم یعنی فرایند عمومی جهان، روند معکوسی را آغاز و به سمت دینی شدن پیش می‌رود.»

محمد لنسل رئیس مرکز فرهنگی تجدید حیات اسلام در اتریش، تاثیر انقلاب اسلامی بر اروپا را بدین شکل بیان می‌کند: «بی‌تردید انقلاب اسلامی امام (ره)، نه تنها تصویر تازه‌ای از اسلام در اروپا ارائه کرد، بلکه حتی زندگی مذهبی غیرمسلمانان را هم دگرگون ساخت؛ به عبارت دیگر امروز حتی در اروپا نیز مذهبی بودن، ارزش و معنای تازه‌ای یافته است. این عبارت را رئیس جمهور سابق اتریش در یک سخنرانی بیان کرد که انقلاب اسلامی به تمامی افراد مذهبی، اعتبار و اتکای به نفس تازه‌ای ارزانی داشت.»

ماروین زونیس، محقق مشهور آمریکایی، در کتاب معروف خود «شکست شاهانه» می‌نویسد: «او (امام خمینی) توانست پیام‌هایی از قیدِ ستم خارجی را به پیام‌رهایی از انواع ظلم و ستم پیوند دهد ... آیت ... خمینی اسلام و خداوند را جایگزین ایالات متحده، به عنوان محبوب اصلی و نهاده‌شده‌ی رژیم ایران کرد.» «آثار انقلاب اسلامی، از مرزهای ایران فراتر رفته است. این انقلاب بزرگترین منبع الهام‌دهنده برای جنبش‌های سیاسی و اسلامی در خاورمیانه و جهان بوده است.» (رسالت، ۷۹/۱۱/۱۷)

راول عین‌الدین، مفتی اعظم مسلمانان روسیه و امام جمعه‌ی مسکو، تصریح می‌کند: «با قیام امام (ره) بت‌های استکبار و غرب‌گرایی که امنیت اجتماعی و اقتصادی ملت‌ها را از بین می‌برد و فساد را تبلیغ می‌کرد، شکسته شد.» (جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸/۶/۱۱)

اظهاراتی از این دست که از سوی شخصیت‌های مختلف مذهبی و سیاسی ارائه شده، بیانگر این واقعیت است که انقلاب اسلامی، با نهادینه کردن استراتژی استکبار ستیزی و ترویج فرهنگ ظلم ستیزی و نفی سلطه طلبی و سلطه پذیری در جهان، چالش سختی پیش روی قدرت طلبان، بوجود آورده است و به حق باید ریشه‌ی دشمنی‌ها و سنگ‌اندازی‌های نظام سلطه را در همین خصوصیات انقلاب اسلامی دانست. اسحاق رابین، نخست وزیر سابق رژیم صهیونیستی انقلاب اسلامی را یک خطر ایدئولوژیک دانسته و می‌گوید: «ایران بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن اسرائیل محسوب می‌شود، دشمنی ایران پس از انقلاب اسلامی به رهبری [امام] خمینی به صورت یک دشمن ایدئولوژیک و دشمنی واقعی درآمد و خطر افکار تندرو و مذهبی در ایران از هر خطری برای اسرائیل بیشتر است. (امام خمینی و انقلاب اسلامی، روایتی جهانی، ص ۳۲۲).

همچنین مرکز مطالعات استراتژی ملی آمریکا در گزارش خود پیرامون کاهش اعتبار آمریکا در خاورمیانه می‌نویسد: «حرمت و اعتبار، مانند ظرف چینی است که به آسانی می‌شکند و این چیزی است که آمریکا با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس از دست داده است. (هزیمت یا شکست رسوایی آمریکا، مایکل لدین، ص ۳۰۱).

علاوه بر اشارات و تصریحات فوق، ارائه‌ی نظریات مختلف از سوی تئوری پردازان غربی برای مقابله با انقلاب اسلامی بیش از پیش برده از ماهیت ایدئولوژیک چالش غرب با انقلاب اسلامی بر می‌دارد که در فصل بعدی به آن می‌پردازیم.

فصل دوم. بنیاد نظری نظام سلطه

بخش اول. سیر سلطه‌گرایی آمریکا

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و تضعیف امپراتوری‌های آلمان، فرانسه و انگلیس، آمریکایی‌ها به عنوان قدرت پیروز در این جنگ، تلاش کردند تا این پیروزی و فرصت نبود رقیب جدی را به سلطه‌گرایی جهانی تبدیل کنند. مرحله اول برنامه‌ی آمریکا برای بنیان‌گذاری نظام سلطه جهانی، استفاده از نرم‌افزاری به نام توسعه بود که هم توسعه سیاسی و هم توسعه اقتصادی را در بر می‌گرفت. پیش‌نیاز طرح توسعه، دسترسی به منابع طبیعی و نیروی کار ارزان قیمت از یک سو، و از سوی دیگر تسلط داشتن بر بازارهای جهانی بود در نتیجه آمریکا می‌بایست تمام توان خود را بکار می‌گرفت تا از حکومت‌های دست‌نشانده‌ای که تامین‌کننده‌ی منافع آمریکا هستند، حمایت نماید. ساماندهی و هدایت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ جهت حمایت از رژیم پهلوی، طراحی و اجرای انقلاب به اصطلاح سفید، سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، کشتار مردم و ... از جمله برنامه‌هایی بود که برای اجرایی شدن راهبرد توسعه توسط آمریکا در ایران پیاده گردید گرچه این اقدامات با اصول دموکراسی ادعایی آنان تناقض‌های بسیار داشت.

ایالات متحده به منظور ترویج راهبرد توسعه با بهره‌گیری از مفاهیم و واژه‌هایی چون حقوق بشر، دموکراسی مشارکت، اصلاحات و ... محیط لازم برای فراگیر شدن مدل آمریکایی توسعه در جهان را بوجود آورد و در نهایت پایه‌های نظام جدید سلطه جهانی به رهبری ایالت متحده برشالوده‌ی این واژه‌ها بنا گردید.

بخش دوم. چالش‌های آمریکا در دهه‌ی هشتاد میلادی:

در دهه‌ی هشتاد میلادی، چالش‌های جدیدی در مقابل راهبرد توسعه‌ی آمریکایی بوجود آمد و سبب شد تا آنها در برنامه‌های خود یک بازنگری عمیق کنند. این چالش‌های چهارگانه عبارت بودند از:

اول- وقوع انقلاب اسلامی در ایران

دوم- موج بیداری اسلامی منبث از انقلاب اسلامی

سوم- فروپاشی قریب الوقوع بلوک شرق و در راس آن شوروی

چهارم- عدم توفیق راهبرد توسعه

همانطور که پیش‌تر ذکر گردید وقوع انقلاب اسلامی در ایران تأثیرات عمیقی براندیشه و ساختار نظام بین‌الملل بوجود آورد، از یک سو معادلات مبتنی بر جهان دوقطبی را به هم ریخت و یک روح تازه در جنبش‌های ضد استعماری به خصوص نهضت‌های اسلامی دمید و از سوی دیگر، برخورداری از موهبت‌های الهی مانند منابع عظیم نفت و گاز، جمعیت، موقعیت جغرافیایی و سیاسی ویژه در جهان اسلام، بر نگرانی و هراس آمریکا و غرب از بیداری اسلامی که منجر به ظهور یک قدرت جهانی می‌شد، افزود. آشکار شدن نشانه‌های به بن‌بست رسیدن بلوک شرق و شوروی، مسأله‌ی دیگری بود که آمریکایی‌ها را وادار به تجدیدنظر در راهبردهای خود نمود. اقول یکی از مظاهر و نمادهای عصر مدرنیته (شوروی) که به نوعی متفاوت از کشورهای غربی، دین را از عرصه اجتماع خارج کرده بود، باعث شد تا آمریکا به فکر طراحی راهی بگردد که با استفاده‌ی آن در صورت تحقق فروپاشی شوروی، اجزای آن هم پاشیده‌ی آن را در نظام سلطه جهانی ادغام و هضم نماید.

راهبرد توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی آمریکا که با پدید آمدن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل متحد و سایر نهادهای جهانی، مشروعیت پیدا کرده بود، در کشورهای جهان سوم با شکست روبرو شد. این شکست علاوه بر آنکه منافع حیاتی آمریکا را تهدید نمود سبب بروز ناپسمانی‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده در کشورهای جهان سوم شد و مجموعه‌ی این عوامل نظام سلطه را به فکر چاره‌جویی انداخت.

بخش سوم. تجدیدنظر در سیاست‌ها

از اواسط دهه‌ی ۸۰ میلادی تئوریسین‌های ایالات متحده با ارائه تئوری‌های جدید، افقی را در مقابل دیدگان سردمداران آمریکایی گشودند تا در مناسبات جدید جهانی، آمریکا محور قرار گیرد و مشکلات ناشی از تئوری‌های پیشین نیز مرتفع گردد. در این راستا، سیاست بازگشت به دموکراسی در زمان «رونالد ریگان» ترویج شد و با ریاست جمهوری «بیل کلینتون» از وسعت و شتاب بیشتری برخوردار شد. هدایت‌کنندگان سیاست‌های ایالات متحده برای ایجاد سلطه نوین خود، به صورت هدفمند و گسترده‌ای از واژه‌هایی چون: «جامعه مدنی»، اصلاحات، دموکراسی و ... بهره گرفتند. واژه‌های ذکر شده در عین جذابیت و اثرگذاری بر اذهان، مبهم و غیرشفاف هستند و برای هرکدام از آنها تعاریف متعدد و متضادی می‌توان ارائه داد و همین قابلیت است که این مفاهیم را دستمایه مقامات کاخ سفید قرار داده است. البته استفاده از این مفاهیم فواید دیگری هم دارد از جمله اینکه آنان با این پوشش، برخی نخبگان را در کشورهای هدف جذب کرده و از طریق آنها ارزشها و معیارهای غربی را به افکار عمومی تزریق می‌کنند به عنوان مثال، اجرای راهبرد توسعه‌ی آمریکا در بسیاری از کشورهای جهان سوم، وضع ناپسامانی را موجب شد که می‌توانست منجر به وقوع انقلاب در بسیاری از کشورها شود اما آمریکایی‌ها با استفاده از مدل دموکراسی و جامعه‌ی مدنی و تحت پوشش «اصلاحات» از وقوع تحولات بنیادین و انقلابی خارج از اراده و کنترل آنها جلوگیری کردند و علاوه بر آن توانستند با سوار شدن بر امواج نارضایتی‌های اجتماعی، ملت‌ها را فریب داده و به سوی اهداف خود رهنمون سازند. هدف واحد تئوری‌های غربی، بستر سازی در بین ملت‌ها به منظور تسلط و هدایت فرهنگ‌های غیر غربی است. آنان به دنبال طرح جامعه‌ای واحد با فرهنگ، اقتصاد و سیاست واحد هستند و برای این منظور «لیبرال دموکراسی» راناسب‌ترین الگو معرفی می‌کنند.

بخش چهارم - بنیان‌های نظری تئوری‌های جهانی

اول - «موج سوم» و «به سوی تمدن جدید» اثر آلوی تافلر:

تافلر در نظریه‌ی خود معتقد است که جهان تا به حال دو موج عظیم تحول را پشت سر گذاشته و هرکدام از این موج‌ها سبب انهدام فرهنگ‌ها و تمدن‌های پیشین شده و در عوض فرهنگ و تمدن جدیدی را جایگزین کرده است. از نظر تافلر نخستین موج تحول، «انقلاب کشاورزی» بود. در موج دوم، «علوم نیوتنی» ظهور و بروز یافت و اندیشه‌ی ترقی، جدایی دین از دولت و اندیشه‌ی «رسوایی» منجر به پیدایش جامعه انبوه صنعتی گردید. وی «کج بیل» را نماد نخستین موج تمدنی، «خط مونتاز» را نماد دومین و «کامپیوتر» را نماد سومین موج تمدنی می‌داند و بر این اعتقاد است که جهان امروز نیز بین همین سه تمدن تقسیم شده است. آن قسمت از جهان که در قالب موج اول تعریف می‌گردد، تامین‌کننده منابع کشاورزی و معدنی است. تمدن موج دومی نیروی کار ارزان را تامین کرده و به تولید انبوه اشتغال دارد و موج سوم که بخش رشد یافته‌ی جهان محسوب می‌گردد به سیطره‌ای مبتنی بر فن‌آوری‌های پیشرفته، خدمات مالی، زیرساخت‌های اطلاعات و مانند آنها دست می‌یابد! به اعتقاد وی این سه موج تمدنی به یک رقابت و درگیری جدی با هم می‌پردازند. و موج سوم با نماد «فن‌آوری» در نهایت نمادهای تمدن موج اول و دوم یعنی «زمین» و «انسان» را در سیطره‌ی خویش قرار می‌دهد. آمریکایی با الهام از این تئوری تلاش کردند تا خود را در نقطه اوج تمدن موج سوم قرار داده و به عنوان قدرت بلامنازع اقتصادی، دیگر امواج تمدنی را در کنترل خود قرار دهند. در نگاه اول، ره آورد تئوری موج سوم، قرار گرفتن همه‌ی کشورهای جهان به لحاظ اقتصادی در طول نظام سرمایه داری غرب بود ولی نگاهی عمیق‌تر نشان می‌دهد که الگوپذیری اقتصادی دولت‌ها، زمینه‌ساز الگوگیری فرهنگی و صنعتی تمدن غربی نیز می‌باشد بدین ترتیب که هرگاه نخبگان غرب باور، تحت هدایت و پرورش غرب از تئوری‌های اقتصاد جهانی و راهکارهای ناشی از آن الگوبرداری کنند به عنوان پیش‌نیاز می‌بایست فضای باز فرهنگی را در کشورشان حاکم کرده و به تبلیغ و ترویج ارزش‌ها و معیارهای موج سوم بپردازند.

دوم - «پایان تاریخ» اثر فرانسیس فوکویاما:

همان طور که سلطه‌ی اقتصادی بر بستر نظریه‌ی «موج سوم» بنا نهاده شد و شکل گرفت، سلطه‌ی سیاسی نیز نیازمند پشتوانه‌ی تئوریک بود تا بتواند دو مقوله‌ی سیاست و حکومت را به اقتصاد و فرهنگ پیوند دهد. در این راستا «فوکویاما» با تئوری «پایان تاریخ» تلاش کرد تا خلاء مذکور را پر نماید و حاکمیت لیبرال دموکراسی را با پرچمداری ایالات متحده بر سراسر جهان، امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر جلوه دهد. فوکویاما ایدئولوژی مارکسیستی را مبنای قضاوت خود درباره‌ی سایر ایدئولوژی‌ها قرار داده و فروپاشی مارکسیسم را به معنای پایان یافتن همه‌ی ایدئولوژی‌های رقیب لیبرال دموکراسی پنداشته است. هگل، دولت لیبرال را پایان تاریخ تلقی می‌کرد حال آنکه «مارکس» جامعه‌ی کمونیستی بی‌طبقه را پایان تاریخ می‌پنداشت و «فوکویاما» نیز تحقق «لیبرال دموکراسی» را پایان تاریخ می‌داند چرا که وی تنها نیازهای عمیق و اساسی انسان را در آزادی بی‌حد و حصر و رفاه، خلاصه شده می‌بیند. و با این استدلال که لیبرال دموکراسی غربی تامین‌کننده‌ی این نیازها بوده است بر فراگیر شدن دموکراسی لیبرال و ایدئولوژی زدایی تاکید می‌کند. به باور وی: «در پایان تاریخ لزومی ندارد کلیه جوامع به صورت جوامع لیبرال موفقی درآیند، بلکه فقط کافی است که آنها از ادعای خود مبنی بر ارایه اشکال و الگوهای متفاوت و برتر در زمینه ساماندهی چشم‌پوشند.» بدین ترتیب نظریه‌های مذکور در مقام پشتوانه تئوریک، به نظام نوین سلطه مشروعیت بخشید و همه‌ی جهانیان را به دهکده طراحی شده توسط سیاست‌گزاران آمریکا و قرارگرفتن در نظام واحد جهانی به رهبری ایالات متحده دعوت نمود.

سوم - «برخورد تمدن‌ها» اثر ساموئل هانتینگتون

همچنان که تافلر و فوکویاما با طرح نظریه‌های خود در صدد تئوریزه کردن محوریت منافع آمریکا در حوزه‌ی اقتصاد و سیاست جهانی بودند، هانتینگتون نیز با طرح تئوری «برخورد تمدن‌ها» به نظریه‌پردازی و ارائه‌ی راهکار درباره چگونگی برخورد با موانع رهبری جهانی و اشنگتن پرداخت. به باور وی: «آمریکا ناگزیر است رهبری جهان نو را به دست بگیرد.» او پایان جنگ سرد را نقطه‌ی پایان مناقشات استراتژیک و ایدئولوژیک نمی‌داند و آشتی‌ناپذیری و رویارویی جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلم و بدیهی فرض کرده و معتقد است این رویارویی بیش از آنکه تسلیحاتی و نظامی باشد، مبنای فرهنگی و ایدئولوژیک دارد. او مهم‌ترین درگیری‌های آینده را در امتداد خطوط گسل فرهنگی میان تمدن‌های بزرگ می‌داند، راهکار وی به صورت تخلیه، تحقیر و حذف اندیشه‌ها، ایدئولوژی‌ها و سنت‌های حاکم بر جوامع اسلامی ظهور و بروز یافته است. با این تفاسیر به نظر می‌رسد سیاست‌گذاری‌های کلان آمریکا در برابر جهان اسلام، چین و ... طی ده سال گذشته، با تکیه بر همین تئوری‌های جهانی باشد. مقابله با کانون‌های بیداری اسلامی با توجیه مبارزه با تروریسم، تلاش برای بی‌محتوا کردن جمهوری اسلامی و پوسانیدن آن از درون، توجیه نسل‌کشی در بوسنی و هرزگوین توسط صربها، اجرای پروژه‌ی استحاله فرهنگی چین، حوادث پس از ۱۱ سپتامبر در منطقه، همه و همه موید این موضوع است. بنابراین می‌توان باور کرد که جهانشمولی ادعایی آمریکا در واقع شکلی از یک تروریسم فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است که در غالب تئوری‌ها و مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر و ... کادوپیچ شده است.

جمع‌بندی:

برپایی و استمرار نظام «مردمسالاری دینی» در ایران و تاکید بر دین محوری در همه‌ی شئون فردی و اجتماعی فضای اندیشه‌های غرب باور را مبنی بر اینکه فرهنگ‌ها نمی‌توانند مستقل باشند، شکسته و بر نظریه‌های جهانی و پایان یافتن ایدئولوژی خط‌بطلان کشیده است و مهم‌ترین مانع تحقق یافتن نظام نوین سلطه تلقی می‌گردد. لذا بدیهی است که نظام سلطه برای از میان بردن این مانع راهکارهایی را بیاندیشد. ناکام ماندن اقدامات بر اندازه‌های نظامی (کودتا، ترور و ...) که نقطه‌ی عطف آن در هم کوبیده شدن ماشین جنگی عراق در خرمشهر بود، رویکرد نظام سلطه و در راس آن ایالات متحده را برای رویارویی با انقلاب اسلامی دستخوش تغییر کرد و براندازی نرم با دو راهبرد «تغییر ساختار» و «تغییر رفتار» جمهوری اسلامی را در دستور کار خود قرار داد و تلاش نمود تا با تقویت سکولاریزه کردن دین و نظام دینی، فرایند «تغییر رفتار» و «تغییر ساختار» را به منحصه ظهور برساند، اما مدیریت امام

گونه‌ی رهبر معظم انقلاب اسلامی و هوشیاری مردم ایران و به دنبال آن پیروزی گفتمان اصولگرایی در انتخابات مختلف، بار دیگر سیاست‌های آمریکا را با شکست روبرو ساخت.

شکست سیاست‌های نظامی گرایانه آمریکا در منطقه که با شکست دو طرح راهبردی «خاورمیانه بزرگ» و «خاورمیانه جدید» همراه شد، راهبرد «تغییر ساختار» جمهوری اسلامی که پس از روی کار آمدن جرج. دبلیو. بوش بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود را نیز با شکست مواجه ساخت و موجب تغییر رویکرد دوباره‌ی آمریکا گردید. این بار و خصوصاً بعد از روی کار آمدن دولت نهم، ایالات متحده تلاش نمود تا از طریق فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی در قالب طرح «مهار»، جمهوری اسلامی را وادار به «تغییر رفتار» نمایند. اما طولی نکشید که بی‌نتیجه بودن این راهبرد نیز عیان گشت چرا که از یک سو اجرای چنین پروژه‌ای علاوه بر افزایش فشارهای سیاسی و خارجی، نیاز به یک بازیگر موثر در درون حاکمیت جمهوری اسلامی داشت و از سوی دیگر آمریکا با موانع زیادی جهت وارد آوردن فشار منطقه‌ای و بین‌المللی به جمهوری اسلامی مواجه بود از جمله: عدم اثربخشی تحریم‌ها، عدم امکان استفاده‌ی موثر از اهرم تحریم بدلیل بحران‌های اقتصادی در آمریکا و اروپا، بالا رفتن هزینه‌ی اجماع سیاسی علیه ایران در عرصه‌ی بین‌الملل، موقعیت برتر منطقه‌ای ایران و شکست آشکار در سیاست منزوی ساختن جمهوری اسلامی. بنابراین بار دیگر و پس از روی کار آمدن دولت اوباما در آمریکا، و با توجه به دلایل پیش گفته، «جابه‌جایی در قدرت و مهار داخلی» به عنوان راهبرد آمریکا انتخاب گردید تا با ورود گزینه‌های مطلوب سیاست‌های آمریکا در حاکمیت و ایجاد تعارض در آن، بستر مناسب برای مهار و تغییر رفتار نظام جمهوری اسلامی ایران از درون فراهم گردد و این امر می‌تواند بستر ساز تحقق تغییر ساختار جمهوری اسلامی نیز گردد. رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مردم تبریز به مناسبت سالروز اربعین شهدای قیام مردم تبریز اینگونه از راهبرد جدید نظام سلطه پرده برداشتند: «همه بدانند که امروز دشمنان ظام جمهوری اسلامی از برکندن این بنیان مستحکم، احساس عجز می‌کنند سعی شان این است که به وسایل گوناگون، به دست خود کسانی که در این انقلاب بودند و هستند از این محتوا، ذره ذره بکنند. جمهوری اسلامی، اسمش جمهوری اسلامی باشد، اسمش نظام انقلابی باشد، اما از محتوای اسلام، از محتوای انقلاب در آن خبری نباشد، اسم چه ارزشی دارد؟ محتوا لازم و مهم است.» (۱۳۸۷/۱۱/۲۹).



امام (ره): «ملت اسلام پیرو
مکتبی است که برنامه‌ی آن
مکتب خلاصه می‌شود در دو
کلمه‌ی لا تَظَلْمُونَ و لا تُظَلَمُونَ»

